سایه‌روشن

برخاستن ققنوس‌وار از دل یک زندگی سوخته
رعنا، زنی که دیگر توسری‌خور نیست

سارا راوی| رعنا به سمت آشپزخانه می‌رفت که صدای مادرش را شنید: «زن کدخدا، رعنا را برای پسرش، کریم، خواستگاری کرده است!» پدر رعنا جواب داد: «کریم بیکار و بی‌مسئولیت است. او لیاقت رعنا را ندارد.» اما مادرش گفت: «ولی کدخدا قول داده است مخارج زندگی پسرش را بدهد. خیلی از دختران روستا آرزو دارند عروس کدخدا شوند.»

رعنا همچنان که از پشت در آشپزخانه صدای آن‌ها را می‌شنید، قلبش به تپش افتاد و بغض کرد. او به داخل اتاق رفت و پشت دار قالی نشست و چون هیچ علاقه‌ای به کریم نداشت، اشک از چشمانش جاری شد.

پس از مدت کوتاهی، مراسم خواستگاری و بله‌برون برگزار شد. رعنا دامن پرچین قیطان‌دوزی‌اش را پوشید و روسری سفید سرش کرد و سربند نقره‌ای رنگ زیبایی را روی سرش گذاشت. مادرش نقل و نبات روی سر عروس و داماد می‌ریخت و همه خوش‌حال بودند، اما رعنا غم بزرگی در دل داشت. او تصور می‌کرد بختش برخلاف لباسش سفید نیست.

رعنا و کریم زندگی مشترک خود را آغاز کردند، اما پس از مدت کوتاهی اختلافات کوچک و بزرگ زندگی را به کامشان تلخ کرد. کریم بددهن، بداخلاق و بی‌مسئولیت بود. کدخدا هم خلف وعده کرد و هیچ مسئولیتی در قبال زندگی پسرش نپذیرفت. آن‌ها در تأمین مخارج زندگی‌شان درمانده بودند، اما رعنای جوان چاره‌ای جز سوختن و ساختن نداشت. چرخ روزگار چرخید و سال‌ها از پی هم سپری شد. در هفتمین سال زندگی مشترک رعنا و کریم، دومین فرزندشان که دختری زیبا بود، به دنیا آمد. یک شب دخترک تب کرد و رعنا هرچه نوزاد را پاشویه کرد، تبش قطع نشد. او با نگرانی به سراغ شوهرش رفت و از او خواست تا دخترش را به دکتر ببرند. کریم با عصبانیت فریاد زد: «من هیچ پولی ندارم. آن قدر پاشویه‌اش کن تا تبش قطع شود.»

رعنا وقتی بی‌تفاوتی همسرش را دید، کاسه صبرش لبریز شد و با عصبانیت فرزندش را در آغوش گرفت و به خانه پدرش بازگشت. مادر رعنا از این اتفاق ناراحت بود و او را سرزنش کرد و معتقد بود که رعنا با لباس سفید از خانه رفته است و باید با کفن برگردد. کریم هم که دنبال بهانه بود، رعنا را طلاق داد.

مهاجرت به مشهد

رعنا در بیست و یک سالگی زنی مطلقه نام گرفت و اهالی روستا او را با زخم زبان آزار می‌دادند. او فرزندانش را ناچار به پدرش سپرد و به مشهد مهاجرت کرد و در منزل استیجاری خواهرش در حاشیه شهر ساکن شد. رعنا در این وضعیت بیشتر از همیشه احساس تنهایی می‌کرد و برای تأمین هزینه زندگی دنبال کار بود، تا اینکه در فضای مجازی با مرد جوانی به اسم کیوان آشنا شد. کیوان به رعنا پیشنهاد کار داده بود، ولی موقعیت ارتباط کاری به ارتباطی عاطفی تبدیل شد. کیوان در شمال کشور سکونت داشت. ارتباط تلفنی رعنا و کیوان پس از مدت کوتاهی به ملاقات حضوری و ازدواج موقت رسید.

کیوان که وضعیت مالی خوبی داشت، منزلی را برای رعنا اجاره کرد و گاهی به او سر می‌زد. کیوان که در شمال کشور همسر و فرزند داشت، از همان راه دور به‌شدت رعنا را کنترل می‌کرد و مدام این تصور را در ذهن داشت که همسر موقتش به او خیانت می‌کند. رعنا در ظاهر از امکانات رفاهی مناسبی برخوردار بود، اما از درون احساس ناراحتی و پوچی می‌کرد و نه‌تنها از رفتارهای کنترل‌گرایانه کیوان خسته بود، بلکه از داشتن یک زندگی پنهانی و دوری از فرزندانش در عذاب بود. او همچنین در قبال همسر و فرزندان کیوان احساس گناه می‌کرد و در این وضعیت، بی‌تاب‌تر از همیشه به مرکز مشاوره پلیس مشهد مراجعه کرد.

مراجعه به مشاور پلیس

روان‌شناس مرکز او را به خودشناسی ترغیب کرد و طی چند جلسه مهارت‌های خودآگاهی را به او آموخت، تا اینکه رعنا در یک شب سرد پاییزی برای همیشه کیوان را ترک کرد و به منزل پدری‌اش در روستا بازگشت. پدر و مادر رعنا از بازگشت او استقبال نکردند و هم‌زمان زخم‌زبان مردم روستا بیشتر از ترش‌رویی پدر و مادرش او را می‌رنجاند، اما تنها سنگ صبور رعنا در آن روزها دار قالی‌ای بود که وقتی مقابلش می‌نشست، غصه‌هایش را فراموش می‌کرد.

زندگی رعنا مانند نقش‌های قالی پرپیچ‌وخم بود، اما مانند آن رنگارنگ نبود. او ناراحتی‌هایش را دانه‌دانه در تار و پود قالی گره می‌زد و فراموش می‌کرد که انگار با سرانگشتانش عشق می‌بافت و در میان تار و پود قالیچه‌هایش زندگی جاری بود. او وقتی قالی می‌بافت، برای خودش شعر می‌خواند و گذر زمان را احساس نمی‌کرد و تا چشم باز می‌کرد، قالیچه زیبایی از غم‌هایش بافته بود. پاییز بود، اما رعنا با دیدن گل‌های قالیچه انگار بهار را جشن می‌گرفت. پدر رعنا قالیچه‌ها را به شهر می‌برد و با قیمت مناسبی می‌فروخت.

گره‌های زندگی‌بخش

از آن پس زندگی رعنا همچون تارهای قالیچه به امید و گل‌های رنگارنگ گره خورد. رعنا با گذشت زمان توانست در روستایشان یک کارگاه قالی‌بافی راه بیندازد. به‌تدریج دختران روستا در کارگاه رعنا مشغول به کار شدند و با گذشت سال‌ها، او به بزرگ‌ترین کارآفرین روستا تبدیل شد و لبخند دوباره مهمان زندگی‌اش شد.

در روزهای گذشته رعنا پس از گذشت سال‌ها، بار دیگر به مرکز مشاوره پلیس مراجعه کرد تا از کارشناسان این مرکز تشکر کند و معتقد بود که آن‌ها مسیر جدیدی را به رویش گشوده‌اند؛ هرچند رعنا با تلاش خود و امید و توکل به خداوند توانسته بود فصل جدیدی را در زندگی‌اش رقم بزند.

در جریان رسیدگی پلیس به گزارش سرقت از یک منزل ویلایی، متهم و شاکی انگشت اتهام را به سمت یکدیگر گرفتند

اختلاف خانوادگی بر سر ارثیه پدری

سعید جلائیان

گزارش

در نگاه اول، همه شواهد حاکی از وقوع یک سرقت بود که به اقدام فوری پلیس نیاز داشت. دو نفر خود را مالکان یک واحد مسکونی ویلایی در منطقه بولوار فرودگاه معرفی کردند و با عجله به مقر کلانتری کوی پلیس رفتند تا گزارشی از سرقت ارائه دهند. این دو نفر که به نظر می‌رسید از یکدیگر حمایت می‌کنند، خواستار رسیدگی فوری و قاطع پلیس بودند. یکی از شاکیان که خود را وارث ملک پدری‌اش معرفی می‌کرد، به مأموران گفت که یکی از همسایه‌ها با او تماس گرفته و از ورود غیرمجاز دو سارق به منزل پدری‌اش خبر داده است. مرد جوان با بیان جزئیات دقیق‌تر، ادامه داد: ما بلافاصله خودمان را به محل رساندیم و دیدیم دو سارق با شکستن قفل در خانه‌مان حضور دارند و مشغول جمع‌آوری اموال هستند. تلویزیون، سرخ‌کن، آب‌گرم‌کن، بخاری، کپسول پیک نیک، چهار حلقه لاستیک و رینگ خودرو ۲۰۶ را سرقت کرده‌اند و حالا مشغول سرقت شیرآلات ساختمان هستند.

شاکیان در ادامه و وقتی از آن‌ها پرسیده شد که چرا در همان محل موضوع را به پلیس گزارش نکرده و سارقان را دستگیر نکرده‌اند، با تردید پاسخ دادند: «خواستیم قانونی عمل کنیم!» با توجه به حساسیت موضوع و ادعای سرقت اموال باارزش، بلافاصله تیمی از مأموران دایره تجسس با دو شاکی عازم نشانی مدنظر شدند. هدف، دستگیری سریع سارقان و بازیابی اموال مسروقه بود. به همین دلیل، مأموران با رسیدن به محل، به بررسی اوضاع و محاصره ساختمان پرداختند تا هیچ راه فراری برای متهمان باقی نماند. با وجود این، پس از حضور مأموران در محل، متهمان نه تنها هیچ تلاشی برای فرار نکردند، بلکه با پای خود به سمت مأموران رفتند.

دو متهم جوان که ظاهری موجه داشتند، با نشان دادن کلید ورودی ساختمان، ضمن رد اتهام شکستن قفل در ساختمان، خود را مالک معرفی کردند و از شاکیان به اتهام ضرب و شتم شکایت کردند. با توجه به پیچیده شدن این پرونده، با دستور سرهنگ عباس عطایی، رئیس کلانتری کوی پلیس، هر چهار متهم و شاکی برای تحقیقات بیشتر به مقر پلیس منتقل شدند.

پس از انتقال دو طرف به مقر پلیس، مشخص شد متهمان و شاکیان با یکدیگر نسبت فامیلی نزدیک دارند. این کشف، نقطه عطفی در پرونده بود و نشان می‌داد که احتمالا پای اختلافات خانوادگی و بحث ارثیه در میان باشد. با ورود اعضای دیگر خانواده به ماجرا، درگیری بین دو طرف شدت گرفت.

شاکیان که تلاش کرده بودند روایت شخصی خودشان را از ماجرا ارائه دهند، در اظهارات خود دچار تناقض‌گویی شدند. در ابتدا هر دو شاکی گفته بودند با هم به محل رسیده‌اند، اما یکی از شاکیان در اظهاراتی تازه گفت: دایی‌ام با من تماس گرفت و گفت قفل در خانه مادربزرگ شکسته شده است و بیا برویم ببینیم چه اتفاقی افتاده است. وقتی من به محل رسیدم، دیدم دایی‌ام آنجاست و قفل در خانه شکسته شده است. وقتی ما وارد شدیم، متهمان را در حال سرقت دیدیم.

این ملک ارتباطی با شاکیان ندارد

پس از ثبت اظهارات شاکیان، نوبت به متهمان رسید. یکی از این دو متهم، ضمن رد همه اتهامات، داستان متفاوتی را روایت کرد. او گفت: به درخواست پدرم وارد خانه پدربزرگم شدم تا وسایلی را که متعلق به پدرم است، بردارم. من قفل در خانه را نشکستم و کلید داشتم. این ملک ارتباطی با شاکیان ندارد، چون پس از فوت پدربزرگم، این خانه به پدر من و دیگر وارثان قانونی تعلق دارد. ما اصلا وقت نکردیم وسایلی را که آن‌ها ادعا می‌کنند، برداریم. چون شاکیان بلافاصله به محل رسیدند و به ما حمله کردند. آن‌ها قصد داشتند با صحنه‌سازی و ایجاد مشکل قانونی، ما را از سهم ارث محروم کنند.

مشخص نشد چه‌کسی قفل خانه پدری را شکسته است، اما تیم تحقیق پس از بررسی اظهارات و مستندات متهمان، توانست بی‌گناهی آن‌ها را ثابت کند. درواقع، متهمان با ارائه کلید و اموالی که از این خانه انتقال دادند، ثابت کردند شاکیان پس از فوت پدربزرگ و مادربزرگ قصد داشتند با صحنه‌سازی برای وارثان مشکلاتی ایجاد کنند.

در ادامه رسیدگی به این پرونده، تیم تحقیق که با تناقضات آشکار در اظهارات دو طرف روبه‌رو بود، به این نتیجه رسید که برای روشن شدن کامل ماجرا، نیاز به گفت‌وگو با دیگر اعضای خانواده دارد. مأموران در گفت‌وگو با اطرافیان، سرانجام به این نتیجه رسیدند که این درگیری یک سوءتفاهم بوده است و متهمان وسایلی را از خانه پدربزرگ خود منتقل کرده‌اند که متعلق به پدرشان بوده است. پس از تکمیل تحقیقات، این پرونده برای سیر مراحل قانونی به دادسرا منتقل شد.



عکس تزئینی است

حادثه داغ

ماجرای ناپدیدشدن زن ۳۰ساله چه بود؟

مهرا چندی پیش پرونده‌ای مبنی بر ناپدیدشدن زنی سی ساله در تهران، با شکایت مادرش برای رسیدگی تخصصی به پلیس آگاهی ارجاع شد و با توجه به حساسیت موضوع، کارآگاهان بلافاصله تحقیقاتشان را آغاز کردند. مادر فرد ناپدیدشده در اظهاراتش اعلام کرد دخترش بدون همراه داشتن تلفن همراه و کارت بانکی، به قصد عزیمت به محل کار از منزل خارج شده است و پس از آن هیچ‌گونه اطلاعی از سرنوشت وی در دست نیست.

کارآگاهان ابتدا از سازمان‌ها و نهادهای ذی‌ربط استعلام گرفتند و هم‌زمان با انجام تحقیقات میدانی از همسایگان، دوستان و همکاران فرد گم‌شده، دریافتند وی از مشکلات روحی و بیماری اعصاب و روان رنج می‌برد. بررسی‌های تخصصی همچنین نشان داد که او طی مدتی با فردی ناشناس در ارتباط بوده و در چند نوبت نیز با وی در نقاط مختلف شهر تهران ملاقات کرده است.

در ادامه تحقیقات مشخص شد فرد ناشناس با همکاری یکی از اتباع افغانستان، زن ناپدیدشده را به عنوان مسافر سوار خودرو کرده و به مکانی نامعلوم منتقل کرده است. همچنین بررسی تماس‌ها نشان داد فرد گم‌شده با استفاده از تلفن همراه یکی از مسافران با یکی از بستگان خود تماس گرفته است و همین موضوع سرنخ مهمی در اختیار کارآگاهان قرار داد.

با انجام اقدامات اطلاعاتی و پلیسی، هویت متهم اصلی که تبعه افغانستان و بیست و چهارساله بود، شناسایی شد. کارآگاهان پس از اخذ دستورات قضایی، صدور نیابت و اعزام تیم‌های عملیاتی به یکی از استان‌های هم‌جوار تهران، تحقیقات نامحسوس خود را در محل‌های تردد و اختفای متهم آغاز کردند.

سرانجام کارآگاهان در عملیاتی غافل‌گیرانه موفق شدند با ورود به مخفیگاه متهم، وی و دو نفر دیگر از افراد حاضر در محل را دستگیر کنند. در بازرسی از محل نیز زن گم‌شده که در بخشی از ویلا و پشت الوارها به صورت ماهرانه مخفی شده بود، پیدا و در سلامت از محل خارج شد. همه متهمان برای انجام تحقیقات تکمیلی به پلیس آگاهی منتقل شدند.

متهم در تحقیقات اعلام کرد از طریق یکی از آشنایان خود در حوالی محل کار این زن با وی آشنا شده است و پس از چندین ملاقات، با وعده‌های دروغین مبنی بر خروج از کشور، عزیمت به ترکیه و تشکیل زندگی مشترک، او را فریب داده است. سپس با همکاری دو نفر از دوستانش، وی را به ویلایی در یکی از استان‌های هم‌جوار تهران منتقل و به عنوان کارگر در آن محل مجبور به کار کرده بودند.

متهم همچنین به سوءاستفاده و آزار جسمی و جنسی از این زن در مدت نگهداری وی اعتراف کرد. پس از کشف این پرونده، زن جوان به خانواده‌اش تحویل داده شد و پرونده به همراه سه متهم برای ادامه رسیدگی و طی مراحل قانونی به دادسرای تهران ارسال شد. تحقیقات پلیس درباره ابعاد مختلف این پرونده همچنان ادامه دارد.

عکس خبر

رازگشایی از کوله‌پشتی‌های سیاه مرزی

ابوعطا| دیروز مرزداران خراسان‌رضوی در حالی محموله بزرگ موادمخدری را کشف کردند که این پرونده ریشه در اقتدار آن‌ها داشت. امروز قاچاقچیان به این نتیجه مهم رسیده‌اند که نمی‌توانند از سد اقتدار مرزبانان بگذرند. به همین دلیل با صرف زمانی طولانی و در اقداماتی انفرادی، تلاش می‌کنند موادمخدر را به‌صورت خرده و کوله‌ای از کوره‌راه‌ها به کشور انتقال دهند و در نقطه‌ای نامشخص دپو کنند. سودجویان مرگ در ادامه به‌دنبال فرصتی هستند تا بتوانند کوله‌های سیاه را به مرکز کشور انتقال بدهند، اما همچنان با سدی به نام مرزداران روبه‌رو هستند. مرزبانان در روزهای گذشته در پی رد زنی و مشاهده آثار تردد قاچاقچیان، اقدام به پاک‌سازی محل کردند و موفق به چهار کوله‌پشتی موادمخدر حاوی ۱۳۸کیلو و ۵۰۰گرم ماده‌مخدر از نوع تریاک شدند.





عکس: معاونت اجتماعی مرزبانی استان

جدول ۴۵۹۰

